

ماهیت دعوی زیان‌دیده علیه قاضی مقصر و دادگاه صلاحیت‌دار در رسیدگی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۵/۹

تاریخ تألیف: ۱۴۰۱/۱۲/۸

محمد صالحی مازندرانی*

چکیده

طبیعت امر قضا، به گونه‌ای است که عمدتاً ناخواسته و در اثر خطای قاضی یا اسباب دیگر ممکن است حکمی خلاف واقع و زیانبار صادر گردد و از طرفی به موجب مقررات خاص، مثل اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری ایران و قواعد عامی چون لاضرر، مسئولیت قاضی و جبران خسارت امری مسلم و مفروض است. با وجود این در بررسی‌های حقوقی این امر مغفول مانده است که هرگاه زیان‌دیده بر اثر تصمیم نادرست قضایی، قصده اقامه دعوی داشته باشد و درصدد درخواست جبران خسارت برآید، در نزد کدام دادگاه باید اقامه دعوی کند و چه دادگاهی صلاحیت ذاتی رسیدگی به این امر را دارد؟ و همچنین دعوی بر قاضی از چه ماهیت و طبیعتی برخوردار است؟ آیا دعوا صرفاً از ماهیت مسئولیت مدنی برخوردار است و هدف از آن نیز درخواست جبران ضرر وارده از ناحیه عمل قضایی است یا یکی از طرق اعتراض فوق‌العاده و غیرعادی به حکم صادره است؟ در این پژوهش که به شیوه تحلیل داده‌های فقهی حقوقی انجام می‌گیرد، خواهیم گفت: ماهیت دعوی بر قاضی باتوجه به دادگاه مرجع‌الیه متفاوت است. گاه از ماهیت مسئولیت مدنی برخوردار است و گاه از ماهیت تأدیبی و انتظامی و از طرفی هرچند دعوی مذکور دو مرحله‌ای است و زیان‌دیده نخست باید اشتباه یا تقصیر قاضی را در دادگاه انتظامی قضات به اثبات برساند ولیکن در مرحله بعد دادگاه صلاحیت‌دار برای رسیدگی جبران خسارت وارده، دادگاه‌های عمومی و انقلاب می‌باشد.

واژگان کلیدی: قاضی، تصمیمات قضایی، دادگاه صلاحیت‌دار، دادگاه انتظامی، دعوی بر قاضی.

* دانشیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق دانشگاه قم (m.salehimazandarani@qom.ac.ir).

مقدمه

علم القضاء در اسلام أجل علوم از نظر ارزش و اعتبار و اشرف علوم از حیث مکانت و شرافت است و این همه، به لحاظ برخورداری از حیث الهی، نبوی و علوی است، زیرا به واسطه آن خونی محفوظ یا ریخته، مالی تثبیت یا سلب و بضعی حرام یا حلال می‌گردد. از طرفی، قضا در اسلام شعبه‌ای از ولایت، بلکه از مهم‌ترین شعبه‌های آن محسوب می‌گردد و قاضی صرفاً حاکمی نیست که کارش فصل خصومت است و در ازای عملش اجرت می‌گیرد، بلکه قضا در نظر اسلام طاعت است (طوسی، ۱۴۰۶، ص ۸۴/حلی، ۱۳۶۸، ص ۱۵۳) و از آنجایی که هیچ شخص با گروهی بالذات بر دیگران ولایت ندارد، ولایت نیازمند جعل و تأسیس است که فقط از طریق خداوند در انتخاب پیامبر اکرم صورت گرفته یا از طریق وصایت و نصب خاص یا عام از جانب پیامبر اکرم و امام ایجاد می‌گردد. امام علی علیه السلام خطاب به شریح می‌فرماید: «یا شریح هذا مجلس لایجلسه إلا نبی أو وصی أو شقی» (کلینی، ۱۴۰۶، ص ۴۰۶). مطابق نظر مشهور فقیهان قاضی مفهوم خاصی دارد و منظور کسی است که با دارابودن شرایط خاص از جمله اجتهاد ازسوی معصوم علیه السلام منصوب گردیده باشد.

در متون فقهی در این خصوص آمده است: «لایجوز الحكم بین الناس و القضا بینهم إلا للامام أو من أذنه الامام و قد فوض الأئمة ذلك إلى الفقهاء» (علامه حلی، ۱۴۱۴، ص ۹۹۴/فخرالمحققین، ۱۴۲۸، ص ۳۹۹/محقق ثانی، ۱۴۱۴، ص ۴۹۰/عاملی، ۱۴۱۷، ص ۲۳۶). این نظریه که تا زمان صاحب جواهر تقریباً بلامنازع می‌نمود، ازسوی او به صورت جدی مورد نقد قرار گرفت و از آن پس، توسط برخی فقیهان و حاکمان حمایت و پشتیبانی شد، چه درغیراین صورت یکی از مهم‌ترین ارکان حکومت تعطیل می‌گردد و اختلال نظام و سلب امنیت پدید می‌آید (صالحی مازندرانی، ۱۳۹۱، ص ۷۹) از زاویه دیگر، قضا امانت است و مردم امانت‌داری قاضی را در مورد خویشتن و دیگران لازم می‌دانند؛ براین اساس هرگاه اعتماد مردم به قاضی به هر جهتی سلب گردد، صحیح نیست که بین آنان به قضاوت نشینند.

حق درحالت عادی و عدم انکار یا عدم تجاوز ازسوی دیگری، درحالی سکون و توقف است و بنابراین دعوی هم تظاهری پیدا نمی‌کند (واحدی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۰). از طرفی، در جامعه با انسان‌هایی مواجه هستیم که خواسته یا ناخواسته چه بسا حقوق دیگران را مورد انکار و تجاوز قرار می‌دهند، دراین صورت، واکنش و عکس‌العمل ذی‌حق برای دادخواهی در قالب اقامه دعوی در برابر منکر و

متجاوز ظهور پیدا می‌کند. در چنین مواردی که به حقوق افراد تعدی شده است، نظم عمومی ایجاب می‌کند که مردم به جای انتقام جویی و توسل به زور، برای گرفتن حق خود به محاکم رجوع کنند. رعایت این مصلحت هنگامی است که مدعی مطمئن باشد سرانجام دادگاه درباره ی شکایت او اظهار نظر عادلانه می‌کند، وگرنه چگونه می‌توان اشخاص را از دادرسی خودشان منع کرد و در عین حال، به کمک مقامات عمومی نیز مطمئن نباشند (کاتوزیان، ۱۳۷۴، ص ۹۴) علی‌رغم وجود ویژگی‌های والا در قضات چه بسا ممکن است به جهاتی، غالباً غیر عمدی، برای احقاق حقی بر قاضی اقامه دعوی گردد.

سؤالی که در این مقال در صدد پاسخگویی آن هستیم این است؛ هرگاه در اثر تصمیم نادرست قضایی، ضرری وارد گردد و زیان‌دیده در صدد اقامه دعوی بر آید، دعوی مذکور از چه ماهیتی برخوردار است و در نزد چه دادگاهی باید اقامه گردد؟ برای پاسخ گویی به دو سؤال مطروحه، در این مقال سعی می‌شود به روش توصیفی — تحلیلی، مباحث در ذیل دو عنوان؛ طبیعت و ماهیت دعوی بر علیه قاضی و دادگاه صلاحیت دار، مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

در خصوص پیشینه بحث متذکر می‌گردد؛ در خصوص ماهیت دعوی بر قاضی تا به حال در حقوق ایران، کار پژوهشی انجام نشده است و نخستین بار نویسنده مقاله حاضر در رساله دکتری خود در سال ۱۳۸۳ بدان پرداخته است و همچنین راجع به دادگاه صلاحیت‌دار، هر چند به صورت جسسته و گریخته در برخی از سایتهای غیر علمی مطالبی بیان شده است ولیکن فاقد سابقه پژوهشی است.

۱. واژه‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱.۱. قضا

در خصوص مفهوم قضا در کتب لغت معانی مختلفی ذکر گردیده است از جمله؛ «حکم» (مستنبط از آیات ۲۰ سوره غافر و ۲۳ سوره اسراء)، «اظهار و اعلام» (یوسف: ۶۸)، «وصول» (احزاب: ۲۳)، «اتمام و فراغ» (قصص: ۲۹). ظاهراً معنای اصلی قضا، فراغ بوده و بقیه موارد استعمال و مفهوم مجازی محسوب می‌گردند. در کلام برخی فقیهان آمده است: اطلاق لفظ قضا بر «قضا» به لحاظ فصل خصومت میان طرفین دعوی و در نتیجه فارغ شدن از خصومت مطروحه است و از این

جهت به آن حکم گفته شد که از ظلم جلوگیری و ممانعت به عمل می‌آورد (عاملی، ۱۴۱۷، ص ۲۵/ نجفی، ۱۴۲۵، ص ۸/ آشتیانی، ۱۳۶۲، ص ۲). با وجود این می‌توان گفت، معنای حقیقی قضا، حکم و بقیه موارد یا از لوازم حکم یا معنای مجازی این واژه اند. در تعبیر مرحوم خوئی آمده است: «قضا به معنای پایان دادن خصومت است و بدین جهت به قاضی، قاضی می‌گویند که با حکمش دعوی را فیصله می‌دهد» (خوئی، ۱۴۱۸، ص ۴۲۱) در مفهوم اصطلاحی قضا آمده است: «القضاء عرفاً هو الحكم بين الناس و فصل الخصومه بينهم و اثبات دعوى المدعى او نفى حق عن المدعى علیه» (عاملی، ۱۴۱۷، ص ۱۶۸/ آشتیانی، ۱۳۶۲، ص ۲/ خوانساری، ۱۳۷۵، ص ۲).

در تعریفی از فقه اهل سنت آمده است: قضا ولایت و سلطه‌ای است که قاضی در فصل خصومت و از بین بردن ماده نزع به طریق مخصوصی داراست و علت قطع نزع به جهت زوال آثار و عواقب مترتب بر خصومت است (ابن عابدین، ۱۹۷۸، ص ۳۵۲).

۱.۲. تصمیمات قضایی

تصمیم قضایی، انعکاس هرگونه اعمال اراده قاضی در مورد دعوی مطروحه است که این معنای عام؛ یکنواخت دارای آثار یکسان نیست. بدین جهت تصمیم قضایی از حیث قاطعیت و تاثیر گذاری در ماهیت دعوا و ایجاد تکلیف برای اصحاب دعوی، ماموران دادگاه و اشخاص ثالث به صورتهای مختلف تقسیم می‌گردد. از آنجایی که مرجع قضایی برای نیل به وظیفه اصلی خود، ناچار به اتخاذ یک سلسله تدابیر اداری است، تصمیم دادگاه به تصمیم اداری و قضایی تقسیم می‌گردد. منظور از تصمیم اداری تصمیمی است که، دادرس در جریان رسیدگی اتخاذ می‌نماید؛ از قبیل تعیین زمان جلسه رسیدگی، دستور صدور اجرائیه و...؛ بنابراین منظور از تصمیم اداری؛ امور اداری صرف نیست که برخی از متصدیان مشاغل قضایی عهده دار آن هستند.

نوع دیگر از تصمیم قضایی، که بیانگر وظیفه اصلی و اساسی مرجع قضایی است، اتخاذ تصمیم قضایی است که در م ۲۹۹ ق.آ.د. م با توجه به اثر مترتب بر آن اعلام شده است: «چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوی و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد، حکم و درغیر این صورت، قرار نامیده می‌شود.»

۱.۳. حکم

تصمیمات دادگاه‌ها در دو قالب حکم و قرار ظاهر می‌گردد که در اصطلاح عام به آن رأی، اطلاق می‌گردد. مطابق ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی: «چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوا و فاطع آن به‌طور جزئی یا کلی باشد، حکم و در غیر این صورت قرار نامیده می‌شود»؛ یعنی اگر تصمیم دادگاه، به اصل اختلاف و دعوی میان اشخاص، مربوط باشد و آن تصمیم موجب گردد تا دعوی مطرح شده مختومه گردد، به آن حکم اطلاق می‌گردد. قانون‌گذار در ماده مذکور، قرار را تعریف نکرده است ولیکن به‌موجب مفهوم مخالف آن، قرار به تصمیمی اطلاق می‌گردد که، حداقل فاقد یکی از دو ویژگی حکم باشد؛ مثل تصمیم مربوط به امور شکلی که راجع به ماهیت دعوی نیست. به‌طور کلی صدور قرار در صورتی امکان‌پذیر است که قانون‌گذار، آن را پیش‌بینی نموده باشد.

11

۲. اصل مصونیت قاضی و نظام ویژه رسیدگی

قاعده کلی در فقه اسلامی بر عدم جواز مخاصمه بر قاضی است ولیکن دکترین مصونیت قضایی در کشورهای غربی ابتدا در اوایل قرن چهاردهم و در زمان سلطنت ادوارد سوم در انگلیس به وجود آمد (Jennigs, 2021, p.224).

به‌موجب اصل مصونیت قضایی، هرگاه قاضی در رسیدگی صلاحیت داشته باشد، نمی‌توان به‌دلیل تصمیم و اعمالی که در چارچوب اختیارات و صلاحیت خود اتخاذ کرده، علیه او طرح دعوی کرد. همچنین اگر قاضی در اجرای وظایف خود حکمی ناروا صادر کند، صرف اشتباه موجب اقامه دعوی علیه او نمی‌شود و نباید به سبب حکمی که صادر کرده، جریمه شود یا ملتزم به پرداخت انواع دیگر خسارات گردد. از جمله دلایل استنادی بر مصونیت قضات عبارت‌اند از: انتقال بار مسئولیت دوران قضایی به عموم برای جلوگیری از انتقام شخصی، ترس از عدم تصدی شغل قضا، وجود فرصت و امکان کافی برای نقض حکم، متعهدبودن قضات در برابر عموم و نه اصحاب دعوی (Cosen David, 1990, p.240).

در فرانسه تعقیب قضات، استثنایی بر اصل مصونیت و یکی از طرق فوق‌العاده شکایت از احکام است که شورای عالی قضایی به ریاست رئیس جمهور به تخلفات انتظامی قضات رسیدگی

می‌کند (Henri, 2017, p.105 /Chabas, 2008, p.65) و تا سال ۲۰۰۸ طرفین دعوی و شهروندان مجاز نبودند، مستقیماً از قاضی شکایت کنند (-<http://www.conseil-superieur-magistrature.fr/missions-et-attributions>) ولیکن به موجب ماده ۴۹۴ قانون آیین دادرسی مدنی، امکان اقامه دعوا به طرفیت همه قضات اعم از قضات محاکم ابتدایی، مستشاران محاکم استیناف یا دیوان کشور، قضات و اعضای دادرسی، فراهم گردید (سلطانی، ۱۳۹۷، ص ۳۸۲). در آلمان به موجب م ۶۱ قانون فدرال، دادگاه انتظامی قضات، مرجع صلاحیت‌دار جهت رسیدگی به تخلفات انتظامی قضات است.

در حقوق آمریکا و انگلستان راه اقامه دعوی بر قضات ناهموار و گذر از سد مصونیت قضایی و حاکمیت دولت برای زیان‌دیده بی‌گناه کاری بس دشوار و تا حدی ناممکن است. در ایالات متحده به منظور جلوگیری از انتقام شخصی و به علت اهمیت خاص استقلال قوه قضائیه، امکان نقض احکام مبتنی بر اعمال غرض یا اشتباه از طریق تجدیدنظرخواهی و عدم اعتماد مردم به اقتدار قوه مجریه، به قضات دادگاه‌های عالی مصونیت مطلق اعطا شده است و این دادگاه‌ها در برابر اعمال قضایی خود مسئول نیستند، حتی اگر معلوم شود چنین اعمالی از روی غرض یا فساد انجام شده‌اند (-<http://www.uscourts.gov/aboutfederalcourts/judicialadministration/administrative-oversight-and-accountability>) دادگاه‌های انگلیس به موجب اصلاح قانون اساسی در سال ۲۰۰۵ اختیار تعقیب کیفری یا مدنی قاضی را دارند. مرجع صلاحیت‌دار لرد چانسلر و رئیس دادگستری شدند (The Judicial Discipline, 2014, pp.4-5) و صلاحیت آنان نیز فقط مربوط به شکایت از امور انتظامی یعنی رفتار قضات می‌باشد و لذا حق رسیدگی به شکایت از تصمیمات قضایی قضات را ندارند (سلطانی، ۱۳۹۷، ص ۳۶۴ / شهر بابکی، ۱۳۹۹، ص ۳۶۴).

باتوجه به نظام فدرالی حاکم در کانادا، نهاد رسیدگی‌کننده به شکایات از رفتار قضات، شورای عالی قضایی است (Canadian Judicial Council, 2015, p.7) / سلطانی، ۱۳۹۷، ص ۳۳۰. به موجب مواد ۵۸ به بعد قانون قضات، از جمله ماده ۶۳، رسیدگی به شکایات از رفتار قضات دادگاه عالی و دادگاه ایالت بر عهده شورای قضایی است (Canadian Judicial Council, The Conduct of Judges, 2020, p.7).

حقوق مصر درباره اقامه دعوا بر قاضی تا حدودی از حقوق فرانسه تبعیت کرده است، قاعده کلی آن است که محکمه‌ای واجد صلاحیت رسیدگی به این دعواست که از حیث درجه، از محکمه

قاضی مدعی علیه بالاتر باشد (رأفت، ۱۹۹۵، ص ۱۳۵/ طانی، ۱۹۹۸، ص ۲۳۱). در لبنان، طبق ماده ۷۴۳ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۹۸۳ لبنان، هرگاه طرف دعوا قاضی باشد، محاکمی که درجه بالاتر دارند، صلاحیت رسیدگی دارند، لیکن هرگاه طرف دعوا دولت باشد، هیئت عمومی دیوان کشور صلاحیت رسیدگی به آن را دارد.

در حقوق ایران دادگاه‌ها، ممکن است با دو نوع دعوا بر تصمیم‌گیرندگان قضایی مواجه گردند؛ ۱. دعوی جبران خسارت ناشی از تصمیم نادرست؛ ۲. دعوی کیفری و انتظامی ناشی از تقصیر و ارتکاب جرم. هرگاه دعوا از نوع اول و مربوط به جبران خسارت باشد؛ در تشریفات رسیدگی، فرق چندانی با سایر دعاوی مسئولیت مدنی به طرفیت متداعیین غیرقضایی ندارد، لیکن در دعوی قسم دوم؛ تشریفات رسیدگی، مترتب بر تعلیق قاضی از سوی دادگاه عالی انتظامی است؛ زیرا قضات از دو نوع مصونیت برخوردارند: ۱. مصونیت شغلی؛ که اصل ۱۶۴ قانون اساسی مصداق بارز مصونیت شغلی است. ۲. مصونیت از تعقیب کیفری؛ که دارندگان پایه‌های قضایی را بدون اجازه دادگاه عالی انتظامی قضات و قبل از سلب مصونیت قضایی نمی‌توان تحت تعقیب کیفری قرار داد. البته این مصونیت به معنای رفع مسئولیت از قاضی در ارتکاب جرم نیست، به گونه‌ای که اگر قاضی مرتکب جرم شد، به طور کلی از تعقیب کیفری معاف باشد بلکه امری موقتی است و پس از تعلیق از مقام قضا، همچون افراد عادی می‌توان او را به عنوان متهم به دادگاه احضار کرد (مهجری، ۱۳۷۹، ص ۵۴).

۳. ماهیت دعوا بر قاضی

در این مبحث در صدد پاسخگویی به این سؤال هستیم؛ اقامه دعوا بر قاضی از چه ماهیتی برخوردار است؟ به عبارت دیگر، آیا دعوا بر قاضی صرفاً از ماهیت مسئولیت مدنی برخوردار است و هدف از آن نیز درخواست جبران ضرر وارده از ناحیه مقام قضایی است یا یکی از طرق اعتراض فوق‌العاده و غیرعادی به حکم صادره است؟

۳-۱. حقوق ایران

نویسندگان حقوقی کشور ما، نه تنها به این موضوع نپرداختند، بلکه حتی در نوشته‌های حقوقی، اشاره‌ای به آن نشده است. به نظر می‌رسد در حقوق ایران ماهیت دعوا بر قاضی، به تناسب مرجع

رسیدگی کننده آن فرق می‌کند؛ مثلاً هرگاه مرجع رسیدگی دادگاه انتظامی قضات باشد، با موردی که مرجع رسیدگی دادگاه‌های عمومی است، از حیث ماهیت اختلاف وجود دارد. اگر دعوی در نزد دادگاه انتظامی قضات، طرح گردد، از آنجایی که خواسته، احراز تقصیر قاضی است، دعوی از ماهیت تخلف انتظامی برخوردار بوده و مرجع مذکور، نیز صرفاً وظیفه اش تشخیص اشتباه یا تقصیر قاضی است و هیچ حقی نسبت به بررسی ماهوی و اصدار حکم جدید یا تصحیح حکم قبلی ندارد؛ یعنی به موجب اصل ۱۷۱ قانون اساسی، دادگاه انتظامی قضات سه چیز را بررسی می‌کند؛

۱. اشتباه یا تقصیر در موضوع. جنبه‌ی موضوعی هر دعوا یا اتهام عبارت از، مجموعه اقدامات و اعمال حقوقی یا مادی است که سبب طرح دعوا یا اتهام می‌شود. قاضی در مواجهه با هر دعوی در مرحله اول، باید وقایع دعوی را کاملاً بررسی کند و ببیند آنچه ادعا شده است، در خارج اتفاق افتاده یا نه (ابوعامر، ۱۹۵۰، ص ۲۶۰ / عبدالرزاق، ۱۹۷۵، ص ۱۰۸ / جلیوند، ۱۳۷۳، ص ۹۶) مثلاً اگر شخصی علیه دیگری شکایت کند که در قبال دریافت کالا، چک بلامحل داده و طرف را متهم به کلاهبرداری کند، قاضی باید نخست وقایع دعوی را خوب، درک و شکایت را از جنبه موضوعی بررسی کند، به گونه‌ای که از صدور چک بلامحل در قبال دریافت کالا مطمئن گردد و لذا دادگاه انتظامی با توجه به تکوین حکم قضایی به بررسی اتهام اشتباه یا تقصیر قاضی در فهم وقایع دعوا، یا مسائل موضوعی دعوی می‌پردازد.

۲. اشتباه یا تقصیر در تطبیق حکم بر مورد خاص؛ قاضی بعد از اینکه وقایع دعوا را کاملاً بررسی کرد و عنوان و وصف آنچه را که در واقع و خارج روی داده است، مشخص ساخت، ممکن است در مرحله تطبیق قانون بر آن مورد و آنچه در خارج روی داده است، اشتباه کند. برای مثال، هرگاه فردی دو فقره چک با قید امانی بودن بابت ثمن وسیله خریداری شده به فروشنده بدهد ولیکن فروشنده به بلنک مراجعه و بلنک از پرداخت چک‌ها خودداری کند و او نیز به عنوان کلاهبرداری طرح دعوی نماید. حال اگر قاضی در بررسی‌های خود، پس از تعیین عنوان مجرمانه چک بلامحل، او را به جرم کلاهبرداری محکوم کند؛ در تطبیق عمل ارتكابی با قانون دچار اشتباه شده است. زیرا عمل متهم، مصداق چک بلامحل است و عناصر تشکیل دهنده کلاهبرداری در آن وجود ندارد.

۳. اشتباه در حکم، سومین قسم از اشتباهاتی است که در اصل ۱۷۱ قانون اساسی به آن اشاره

شده است. با توجه به اینکه اشتباه در حکم، یا در نتیجه اشتباه در موضوع است یا در تطبیق حکم بر موضوع، پس اشتباه در حکم، جدا از دو اشتباه دیگر نیست و به همین جهت در ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی، ۱۳۷۰ که تقریباً تکرار اصل ۱۷۱ قانون اساسی بود، ذکر نگردید. با وجود این شاید بتوان ذکر اشتباه در حکم را براساس اصل ۱۶۷ توجیه کرد و گفت؛ با عنایت به این اصل، اگر قاضی حکم مسئله را در قوانین مدونه نیابد، موظف است با مراجعه به منابع معتبر، حکم مسئله را به دست آورد. اگر در این مرحله دچار اشتباه گردد، اشتباه در حکم معنی پیدا می‌کند یا ممکن است قاضی، مجتهد باشد و در صدور حکم، براساس فتوی خود معجز باشد که در این صورت نیز اشتباه در حکم معنی پیدا می‌کند (صالحی مازندرانی، ۱۳۹۱، ص ۳۹۵).

همچنین اگر زیان‌نشدنی مطالبه خسارت نموده باشد، دادگاه انتظامی نمی‌تولند پس از احراز تقصیر قاضی، حکم به جبران خسارت نماید؛ بر این اساس ماهیت دعوی به تناسب حکم صادره را می‌توان از نوع اداری دانست تا قضایی ولیکن اقامه دعوی در مراجع عمومی به طرفیت قاضی، مترتب بر احراز تقصیر او در ایراد خسارت است و خواهان، فقط برای ترتیب اثر بر تقصیر یا اشتباه قاضی اقدام می‌نماید؛ یعنی زیان‌نشدنی از حکم نادرست قضایی، همانند غالب دعاوی حقوقی و کیفری، خواهان احقاق حق، جبران ضرر مادی یا معنوی یا مجازات متخلف است و بر این دعوی، شکایت از آرا در معنای اصطلاحی تطبیق نمی‌کند، هر چند در واقع ممکن است نوعی اعتراض محسوب گردد؛ چون شیوه‌های اعتراض نسبت به آرا در قانون محصور و در تقسیم‌بندی کلان ممکن است به صورت عادی یا فوق‌العاده صورت گیرد. تصمیم متخذ نیز قضایی است و حال اینکه موضوع محل بحث در قالب هیچ‌یک از موارد طرق عادی یا فوق‌العاده اعتراض نمی‌گنجد. زیرا روش عادی شکایت از آرا، فقط به صورت واخواهی و تجدیدنظرخواهی امکان‌پذیر است، که مطابق م ۳۰۶ ق.آ.د.م. واخواهی مختص رأی غیابی برای مقیم ایران ۲۰ روز و برای افراد خارج کشور دو ماه از تاریخ ابلاغ واقعی در نزد دادگاه صادرکننده رأی است و تجدیدنظرخواهی مربوط به رأی صادره از دادگاه بدوی مطابق شرایط مصرح در قانون آیین دادرسی مدنی به مدت ۲۰ روز و برای اشخاص مقیم خارج کشور دو ماه از تاریخ ابلاغ یا انقضای مهلت واخواهی است.

و از طرفی، طرق فوق‌العاده شکایت از آرای دادگاه‌ها از جنبه انحصاری برخوردار بوده و فقط در سه قالب؛ فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث امکان‌پذیر است. با توجه به اینکه در تمامی صور مذکوره، جز اعاده دادرسی، دعوی مربوط به قبل از قطعیت و اجرای حکم است و

از طرفی، جز در مورد اعتراض ثالث، شکایت نیز مربوط به طرفین دعوی در نزد دادگاه صادرکننده یا دادگاه عالی در مرتبه طولی می‌باشد. در حالی که دعوی موضوع بحث تنها به طرفیت طرف دعوی مورد صدور حکم نیست بلکه مربوط به مقام صادرکننده حکم است و همچنین مرجع تظلم یا دادگاه انتظامی قضا است — در موردی که موضوع دعوی تقصیر قاضی باشد، که در سلسله مراتب طولی دادگاه‌های عمومی نیست و از حیث صلاحیت نیز تابع مقررات ویژه می‌باشد — یا اینکه دادگاه بدوی است — در صورتی که پس از احراز تقصیر قاضی، درخواست جبران خسارت نماید؛ — برای اساس دعوی مذکور، دعوایی جدید با خواسته و طرفین متفاوت از دعوای منشا می‌باشد، هر چند دعوی منشا، سبب طرح دعوای فعلی است؛ بنابراین، ماهیت دعوی بر قاضی در این حالت یا مسئولیت مدنی و برای جبران خسارت است یا تخلف انتظامی و کیفری.^۱

۳-۲. حقوق فرانسه

در حقوق فرانسه در این خصوص سه دیدگاه مطرح است:

۱. برخی از نویسندگان این دعوا را دعوای تأدیبیه می‌دانند که به موجب آن، مدعی در واقع خواستار مجازات انتظامی قاضی است. گفته شده است که این نظر مبتنی بر یک منشا تاریخی است که در حال حاضر مهجور مانده است (عبدالفتاح، ۱۹۸۶، ص ۶۰۶).
۲. به عقیده برخی، دعوای مذکور یکی از راه‌های اعتراض فوق‌العاده و غیرعادی به حکم است و هدف از آن اصلاح حکم صادر شده است. مؤید این نظر آن است که قانونگذار فرانسوی، دعوا بر قاضی را در ماده ۵۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی در ذیل عنوان طرق غیرعادی اعتراض بر احکام ذکر کرده است (شاعر، ۱۹۷۸، ص ۱۵۴).
۳. عده‌ای بر این عقیده‌اند که، غرض از طرح دعوا بر قاضی دو چیز است: درخواست جبران ضرر از قاضی مدعی علیه و بطلان حکم یا قرار صادر شده. این عده از حقوقدانان بیان قانونگذار را که مخاصمه قاضی را در ذیل عنوان طرق غیرعادی اعتراض مطرح ساخته است، مورد نقد و اعتراض قرار داده و نوشته‌اند: گاهی ممکن است بر قاضی اقامه دعوی خسارت گردد، بدون اینکه حکم یا قرار صادر کرده باشد؛ همانند موارد استتکاف از دادرسی (جلیوند، ۱۳۷۳، ص ۱۴۹). در حقوق ایتالیا ماهیت دعوا بر قاضی را از نوع دعوای مسئولیت مدنی برای جبران خسارت وارد شده

۱. مواد، ۵۷۵-۵۸۰-۵۸۹-۵۹۷ ق.م.ا بیانگر برخی از تخلفات مقام قضایی و میزان مجازات آنهاست.

می‌دانند (شاعر، ۱۹۷۸، ص ۱۵۴).

۳-۳. حقوق مصر

در حقوق مصر همانند حقوق فرانسه در این خصوص سه دیدگاه مطرح است. مطابق احکام مقرر در مواد ۷۹۷ تا ۸۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصر، دعوای مخاصمه بر قاضی نوع خاصی از دعواست که قانونگذار برای آن احکام و مقررات ویژه‌ای وضع نموده است. احکام مقرر در مواد مذکور به‌گونه‌ای است که موجب اختلاف نظر میان حقوقدانان در خصوص ماهیت دعوا بر قاضی شده است، به‌ویژه جایی که دولت مسئول جبران خسارات وارده از ناحیه تصمیم قضایی قرار گیرد.

۱. به نظر برخی از حقوق دانان، این دعوا از ماهیت مسئولیت مدنی برخوردار بوده و در راستای جبران خسارت وارده است؛ هرچند غرض نهایی مدعی، بطلان حکم صادره است. ولذا گفته شده است: «هرگاه قاضی بمیرد یا بازنشسته گردد، در صورت اول دعوا به طرفیت ورثه و در صورت دوم به طرفیت خود قاضی اقامه می‌گردد، زیرا دعوای مخاصمه در واقع دعوای مسئولیت بر قاضی به قصد ابطال حکم است» (ابوالوفاء، ۱۹۹۲، ص ۱۳۴)؛ براین اساس دعوای مزبور یکی از طرق غیرعادی اعتراض به احکام تلقی گردید؛ زیرا قانونگذار آن را برای حمایت از اشخاص متضرر در برابر قاضی‌ای مقرر نمود که از وظیفه خویش تعدی کرده و مرتکب تقصیر گردیده است (همان، ص ۹۳۷/ حجار، ۱۹۹۶، ص ۷۵).

۲. برخی از نویسندگان حقوقی، ماهیت دعوای مزبور را صرفاً دعوای مسئولیت می‌دانند که غرض آن نیز فقط جبران زیان وارده است.

۳. ماهیت تأدیبی دعوی نیز از جمله دیدگاهی است که برخی بر آن اصرار داشته و می‌گویند؛ منظور از آن انتساب تدلیس یا غش یا خطای سنگین به قاضی است.

دادگاه استیناف اسکندریه در خصوص دعوای مخاصمه بر قاضی در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۵۴ چنین می‌گوید: محکمه بر آن است، اگرچه دعوا بر قاضی متضمن سه معناست، ولی قانونگذار معنای جبران خسارت ناشی از عمل قاضی را غلبه داده است؛ زیرا در مذاکرات مقدماتی مواد ۷۹۷ تا ۸۰۹ قانون آیین دادرسی مدنی چنین آمده است: مخاصمه از جمله موارد ردّ قضات محسوب نمی‌گردد، بلکه دعوای جبران ضرری است که از طرف یکی از اصحاب دعوا به موجب سببی از اسباب قانونی بر قاضی اقامه می‌گردد؛ براین اساس همانند سایر دعوای مسئولیت مدنی، در این

دعوا نیز از احکام و قواعد آیین دادرسی تبعیت می‌گردد؛ اگرچه این دعوا از حیث قواعد و مقررات آیین خاصی دارد. در حال حاضر، رأی دادگاه دیوان کشور مصر بر ماهیت و طبیعت مسئولیت مدنی این دعوا استقرار یافته است که از جمله آثار آن، بطلان حکم یا قرار صادر شده از ناحیه قاضی یا عضو دادرسی است و علاوه بر آن آثار تأدیبی ای هم چون عدم ترفیع یا مسئولیت کیفری در موارد استتکاف از دادرسی مصرح ماده‌های ۱۱ و ۱۲ قانون کیفری ممکن است بر آن مترتب گردد (احمد، ۱۴۱۴، ص ۲۲۶/ عبدالفتاح، ۱۴۲۲، ص ۶۰۶).

حال این سؤال مطرح می‌گردد، هرگاه مرجع قضایی رسیدگی‌کننده به دعوی خسارت علیه قاضی، دعوی مذکور را محقق دانست، آیا می‌تواند علاوه بر حکم به جبران خسارات، حکم به ابطال تصمیم منشأ خسارت — که خواهان نیز متقاضی ابطال آن است — بدهد یا خیر؟ در این خصوص قانونگذار ما بیان صریحی ندارد و رویه‌ای نیز وجود ندارد و دکترین نیز راه‌حل و تصمیمی اتخاذ نکرده است و مطابق قواعد و اصول حقوقی کشورمان قاضی دادگاه‌های عمومی از چنین صلاحیتی برخوردار نیستند؛ براین اساس دعوی خسارت علیه قاضی فقط به صورت یک دادرسی است که موضوع آن صرفاً مسئولیت مدنی است و اگر بخواهیم به مرجعی که دعوی خسارت علیه قاضی را محقق دانسته، اجازه دهیم راجع به ابطال تصمیم موضوع دعوی خسارت نیز رسیدگی کند، در این صورت نباید نسبت به احکام صادرشده در برخی موارد، اعتبار قضیه محکوم بها را جاری بدانیم، زیرا یکی از بهترین راه‌های جبران خسارات حاصل از این احکام، همانا ابطال آن احکام است.

۴. دادگاه صلاحیت‌دار برای رسیدگی به دعوی علیه قاضی

دعوی بر قاضی جهت جبران خسارت مشتمل بر دو امر است؛ ۱. خواهان مدعی است که خواننده در صدور حکم مرتکب اشتباه یا تقصیر شده است و ۲. خواهان درخواست جبران خسارت وارده را دارد. مقام صالح برای رسیدگی دعوی مذکور متفاوت است؛ دعوی اول در صلاحیت دادگاه انتظامی قضات و مرجع رسیدگی به خواسته دوم دادگاه‌های عمومی و انقلاب می‌باشد؛ براین اساس مباحث این قسمت در ذیل دو عنوان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴-۱. دادگاه انتظامی قضات، مرجع تشخیص تقصیر و اشتباه قاضی

از آنجا که قانونگذار جبران خسارت را منوط به تقصیر یا اشتباه قاضی کرده است، نخست خواهان باید دعوا را نزد مرجعی مطرح کند که وظیفه آن تشخیص تقصیر یا اشتباه تصمیم گیرندگان قضایی است و این امر از عهده ی قضات دادگاه‌های عمومی خارج است. بنا به دلایل ذیل خواهان باید در دو مرحله اقدام کند؛ نخست نزد دادگاه انتظامی قضات طرح دعوا کند و در صورت احراز تقصیر یا اشتباه قاضی توسط نهاد مذکور دعوی جبران خسارت را نزد دادگاه‌های عمومی پیگیری نماید:

اولاً، به موجب ذیل ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۲/۲/۲۵، رسیدگی به دعوی جبران خسارت ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی موضوع اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در دادگاه عمومی منوط به احراز تقصیر یا اشتباه قاضی در دادگاه عالی است.

19

و همچنین به موجب صدر ماده ۲۴ آئین نامه اجرائی نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۲/۲/۳۰، هر شخص نسبت به اشتباه یا تقصیر قاضی منجر به خسارت ادعائی داشته باشد باید بدو حسب مورد به دادرسی یا دادگاه عالی مراجعه نماید. مضافاً، مطابق بند ششم ماده ۶ قانون نظارت بر رفتار قضات اظهارنظر در خصوص اشتباه یا تقصیر قاضی موضوع اصل ۱۷۱ قانون اساسی و ماده ۳۰ این قانون در صلاحیت دادگاه عالی است.

ثانیاً، به موجب بند اول ماده ۱۰ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲^۱، رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی از تصمیمات و اقدامات مأمورین غیرقضایی واحدهای دولتی در امور راجع به وظایف آنها با دیوان مزبور است و به موجب تبصره اول ماده مذکور تعیین میزان خسارت وارد شده از ناحیه مؤسسات و اشخاص مذکور در بندهای اول و دوم این ماده، پس از صدور رأی در دیوان بر وقوع تخلف با دادگاه عمومی است. از این رو مطالبه خسارت ناشی از نقض وظیفه ماموران غیرقضایی واحدهای دولتی، منوط و موقوف بر ثبوت تخلف آنان در دیوان عدالت اداری است. باتوجه به اینکه دیوان عدالت در تشخیص تخلفات کارمندان اداری به منزله دادگاه انتظامی قضات راجع به تشخیص تخلفات قضایی تصمیم گیرندگان قضایی است؛ پس خواهان چاره‌ای جز این ندارد که ابتدا تخلف قاضی را

۱. صلاحیت مذکور دیوان در ماده ۱۳ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵/۳/۹ و م ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۶۰/۱۱/۴ منعکس گردیده بود.

در نزد این مرجع به اثبات برساند.

ثالثاً؛ در پیش نویس اصل ۱۷۱ قانون اساسی قبل از بررسی چنین آمده بود: «تشخیص تقصیر یا عدم تقصیر قاضی با دیوان عالی کشور است» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۲، ص ۱۴۲۶) اما معدود حقوق دانانی که عضو آن مجلس بودند، به دلیل آشنایی با قانون اصول تشکیلات دادگستری و استخدام قضات، چنین نظر دادند که مرجع رسیدگی به تخلفات قضات باید دادگاه انتظامی قضات باشد.

رابعاً؛ از بند اول ماده ۳۷ لایحه اصلاح قسمتی از قانون اصول تشکیلات دادگستری و استخدام قضات مصوب ۱۳۳۳، بر می آید که زیان دیده باید نخست برای اثبات تقصیر دادرس و تعیین نوع آن به دادگاه انتظامی قضات شکایت برد و سپس بر مبنای حکمی که از این دادگاه صادر می شود، دعوای خسارت خود را حسب مورد علیه دولت یا قاضی خطاکار در برابر مراجع ذیصلاح طرح کند. باتوجه به اینکه حکم مذکور به قوت و اعتبار خود باقی است، نظر مذکور را می توان مورد تأیید قرار داد (هاشمی، ۱۳۷۷، ص ۴۹۴) و این امر از جهت حفظ اعتبار احکام و تصمیمات قضایی و نظمی که براساس احترام به تصمیمات مزبور ایجاد می شود، با مصالح قضایی و اجتماعی نیز سازگار است (جلیلود، ۱۳۷۳، ص ۱۳۷).

لزومی ندارد که تخلف قاضی در زمان اشتغال به شغل قضایی رخ داده باشد، بلکه بنا به احترامی که قانونگذار برای قاضی قائل شده، تخلفاتی را که قاضی در زمان اشتغال به شغل اداری مرتکب شده، در دادگاه انتظامی رسیدگی می کنند و قانونگذار اجازه نداده که مرجعی غیر از دادگاه انتظامی به چنین تخلفی رسیدگی کند. ماده اول قانون راجع به محاکمه انتظامی مصوب ۱۶ بهمن ۱۳۰۷ می گوید: «مستخدمین عدلیه که از شغل اداری به شغل قضایی منتقل شده اند، در محاکمه انتظامی محاکمه خواهند شد؛ هرچند تقصیر آنان مربوط به زمان اشتغال به شغل اداری باشد و هم چنین اشخاصی که از شغل قضایی به شغل اداری انتقال یافته، در صورتی که تقصیر مربوط به زمان تصدی آنها به شغل قضایی باشد.» و مطابق تبصره ماده ۷ قانون نظارت بر رفتار قضات؛ به تخلفات اداری قضاتی که در زمان ارتکاب، دارای سمت اداری بوده اند، در دادگاه عالی رسیدگی می شود و به تخلفات انتظامی شخصی که از شغل قضایی به شغل اداری انتقال یافته است، در صورتی که تخلف مربوط به زمان تصدی وی در شغل قضایی گردد، نیز در دادسرا رسیدگی می گردد. در هر حال مجازات، مطابق مقررات حاکم در موقع ارتکاب تخلف تعیین می شود.

چنانکه ملاحظه شد، در هر صورت رسیدگی به تخلف قاضی در دادگاه عالی انتظامی به عمل می‌آید، خواه عمل زیانبار آنها هنگامی اتفاق افتاد که قبلاً اشتغال به شغل اداری داشته است یا در زمان تصدی به شغل قضایی از او سر زده ولیکن فعلاً به شغل اداری منتقل شده است (حیدرزاده، ۱۳۷۳، ص ۸۸).

براین اساس باتوجه به اینکه تشخیص و تعیین نوع خطا در ایجاد مسئولیت مؤثر است، رویه قضایی اظهارنظر درخصوص این مورد را برعهده دادگاه عالی انتظامی قضات گذاشته است (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ص ۳۱۷) و این مرجع همانند دیوان عدالت اداری مرجع تشخیص خطای اداری است.

اگر چه دادگاه عالی انتظامی قضات، صلاحیت رسیدگی به تخلفات کلیه قضات شاغل در تشکیلات دادگستری را دارد - اعم از عمومی، انقلاب، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دادگاه‌های اختصاصی در هر رتبه و مقامی که باشند و نیز رسیدگی به تخلفات قضات مأمور به خدمت در سازمان‌ها و ادارات دیگر - با این حال اصل مذکور دارای دو استثناست:

۱. به تخلفات قضات شاغل در دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت در همان دادسرا و دادگاه زیرنظر دادستان منصوب و رئیس شعبه اول رسیدگی می‌شود. در ماده ۱۷ آیین‌نامه دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت، که به تصویب رهبر معظم انقلاب رسیده است، چنین آمده است: «تخلفات قضات و کارمندان دادسرا و دادگاه ویژه که در حین یا به سبب خدمت مرتکب شده‌اند، زیرنظر مستقیم دادستان منصوب و رئیس شعبه اول دادگاه، مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت.»

۲. به تخلفات رئیس و اعضای دادگاه عالی انتظامی قضات، برخلاف روال عادی، در هیئت عمومی دیوان عالی کشور رسیدگی می‌شود. ماده ۷ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۲/۲/۲۵ مقرر می‌دارد: «به تخلفات اعضاء دادگاه‌های عالی و عالی تجدیدنظر و دادستان توسط هیئتی مرکب از رؤساء شعب دیوان عالی کشور که با حضور دوسوم آنان رسمیت می‌یابد رسیدگی می‌شود. ملاک در صدور رأی، نظر اکثریت حاضرین است. رسیدگی در این هیئت منوط به صدور کیفرخواست از جانب دادستان کل کشور است.»

۴-۲. دادگاه‌های عمومی مرجع ذی صلاح برای رسیدگی جبران خسارت

در حقوق ایران سال ۱۳۰۸ علی اکبر داور، وزیر وقت دادگستری، با اختیارات حاصل از بند اول

ماده واحده را تأسیس کرد و به موجب مقررات دیوان جزای عمال دولت مصوب آبان ۱۳۰۸؛ رسیدگی به کلیه جرایم مستخدمان کشوری و شهرداری‌ها که به مناسبت شغل آنان ارتکاب می‌یافت، به استثنای جرایمی که مجازات آن اعدام بود، در صلاحیت دیوان جزای عمال دولت قرار گرفت و در سال ۱۳۳۱ رسیدگی به جرایم مذکور در صلاحیت دادسرا و دادگاه‌های دادگستری قرار گرفت. در سال ۱۳۳۳ مجدداً لایحه تشکیل دیوان کیفر در کمیسیون‌های ذی ربط مجلسین مطرح شد که منجر به تشکیل دیوان کیفر کارکنان دولت با همان تشکیلات قبل از انحلال گردید (بیات، ۱۳۸۰، ص ۲۲۷). براساس بندهای «ب»، «ج» و «د» قانون راجع به شورای دولتی در هفتم اردیبهشت ۱۳۳۹، رسیدگی به شکایت احکام دیوان محاسبات، ادعای خسارت از اداره‌های کشور و شکایت مستخدمان کشور در مورد تضييع حقوق استخدامی شان با شورای دولتی بود و احکام «شورای دولتی» نیز قابل تجدیدنظر بودند. مرجع تجدیدنظر شعبه‌ای متشکل از رؤسای شعبه‌های دیگر بود، ولی این قانون هیچ‌گاه به مرحله اجرا در نیامد و شورای دولتی هیچ‌گاه تشکیل نشد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تصویب لایحه قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی در دهم مهر ماه ۱۳۵۸، به موجب ماده ۸ قانون مذکور، دیوان کیفر منحل و رسیدگی به جرایم قضات به دادسرا و دادگاه‌های عمومی تهران محول گردید. در ماده ۸ قانون یاد شده آمده است: «دادگاه‌های عمومی از تاریخی که وزارت دادگستری اعلام می‌کند، تشکیل و از همان تاریخ دادگاه‌های شهرستان و استان و دیوان کیفر منحل می‌گردد. وظایف دادسرای استان و دیوان کیفر به عهده دادسرای عمومی خواهد بود.»

تبصره ۱. به جرایمی که رسیدگی به آن در صلاحیت دیوان کیفر کارکنان دولت است، در دادگاه‌های جزایی مرکز استان رسیدگی خواهد شد. ممکن است یک یا چند شعبه از دادگاه‌های مذکور را وزارت دادگستری برای رسیدگی به جرایم مزبور اختصاص دهد. به کلیه جرایم استانداران و فرمانداران و دارندگان پایه قضایی و نمایندگان مجلس شورای اسلامی در دادسرا و دادگاه‌های جزایی تهران رسیدگی خواهد شد.»

به موجب تبصره ماده ۷ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۲/۲/۲۵: «به تخلفات اداری قضاتی که در زمان ارتکاب دارای سمت اداری بوده‌اند، در دادگاه عالی رسیدگی می‌شود و به تخلفات انتظامی شخصی که از شغل قضائی به شغل اداری انتقال یافته است، در صورتی که تخلف مربوط به زمان تصدی وی در شغل قضائی گردد، نیز در دادسرا رسیدگی می‌گردد. در هر حال

مجازات، مطابق مقررات حاکم در موقع ارتکاب تخلف تعیین می‌شود.

بر اساس ماده ۳۰ قانون مارالذکر، رسیدگی به دعوی جبران خسارت ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی موضوع اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در صلاحیت دادگاه عمومی تهران است و مطابق ماده ۲۴ آیین نامه اجرائی نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۲/۲/۳۰؛ هر شخص نسبت به اشتباه یا تقصیر قاضی منجر به خسارت ادعائی داشته باشد، باید بدو حسب مورد به دادسرا یا دادگاه عالی مراجعه نماید. در صورت احراز اشتباه یا تقصیر قاضی در دادگاه عالی، مدعی می‌تواند برای جبران خسارت ناشی از تقصیر یا اشتباه قاضی به دادگاه عمومی تهران مراجعه و طرح دعوی نماید و بر اساس ماده ۲۵ آیین نامه مذکور دادگستری تهران مکلف است؛ یکی از شعب دادگاه‌های عمومی حقوقی را، که قاضی آن از تجربه و تخصص لازم برخوردار باشد، جهت رسیدگی به دعوی موضوع ماده ۳۰ قانون اختصاص دهد.

23

بنابراین در حال حاضر، کلیه جرایم قضات، خواه به مناسبت شغل‌شان مرتکب شده باشند یا جرم آنان خارج از وظیفه رخ داده باشد، در محاکم عمومی تهران رسیدگی خواهد شد.

پس از احراز تقصیر یا اشتباه قاضی از سوی دادگاه انتظامی قضات، نقش دادگاه‌های عمومی جلوه گر می‌شود. مطالبه خسارت از جانب زیان دیده، تابع اصول کلی است و پذیرش دعوا، مستلزم اثبات ورود و توجه زیان مادی یا معنوی است؛ براین اساس وظیفه مهم دادگاه‌های عمومی، پس از احراز تقصیر و اشتباه قاضی از سوی دادگاه انتظامی قضات، احراز ارکان دیگر مسئولیت - یعنی وجود ضرر و رابطه سببیت میان خسارت وارد شده و تصمیم قضایی - و سرانجام صدور حکم به جبران خسارت است. زیرا دادگاه انتظامی قضات حکم به جبران خسارت نخواهد داد، بلکه فقط دادرسان خطاکار را به مجازات‌های انتظامی محکوم می‌کند. مسئله مذکور همانند موردی است که زیان در نتیجه خطای اداری کارمندی صورت گرفته باشد که زیان دیده ناچار است که ابتدا برای اثبات خطای او به دیوان عدالت اداری شکایت برد و پس از احراز خطای کارمند از سوی دیوان مزبور، برای تعیین میزان خسارت و چگونگی جبران آن، دعوی خویش را نزد دادگاه عمومی ادامه دهد.

در صورتی که دادگاه انتظامی تقصیر قاضی را احراز کند در این صورت مسئولیت قاضی شخصی است و لذا زیان‌دیده باید دادخواست جبران خسارت را به طرفیت قاضی تقدیم کند ولیکن در صورت اثبات اشتباه قاضی اقامه دعوی به طرفیت دولت صورت می‌گیرد. اگر چه اصل پذیرش

مسئولیت برای دولت در نتیجه افعال زیان بار دیگران، که از نوع مسئولیت‌های غیر مستقیم است، موجب تسهیل جبران خسارت زیان‌دیده و حمایت از او در برابر تشکیلات عظیم و پر قدرت دولت است، اما ترتیبی که برای رسیدگی به دعوای زیان‌دیده مقرر گشته، با هدف نهایی این مسئولیت در تعارض است، زیرا اطاله دادرسی و سرگردانی زیان‌دیده میان مراجع مختلف، ناگزیر او را از اقامه دعوا منصرف خواهد کرد (غمامی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۱).

به هر حال، مسئولیت دولت به علت اشتباه قاضی از مصادیق مسئولیت مدنی ناشی از فعل غیر است و در چنین مواردی اثبات خطای دولت لازم نیست، بلکه خواهان باید ثابت کند که بین فعل یا اشتباه قاضی — که مسئولیت اشتباهاتش به عهده خواننده (دولت) است — و ورود خسارت، رابطه علیت وجود دارد. تصمیماتی که منجر به پرداخت خسارت می‌گردد، از جهت مقامات ذی صلاح در اتخاذ تصمیمات مذکور، شامل کلیه شاغلان مناصب قضایی و دادگاه‌ها و دادرست و از حیث نوع تصمیمات اتخاذ شده نیز شامل کلیه تصمیمات و اقداماتی است که از سوی مقامات دادرسی یا دادگاه به اعتبار سمت قضایی آنان، علیه جان، مال یا آزادی اشخاص اتخاذ و اشتباهاً موجب توجه خسارتی مادی یا معنوی به آنان می‌گردد (جلیلوند، ۱۳۷۳، ص ۱۴۹).

اگرچه در حقوق ایران، قضات در صورت تجاوز و تخطی از قوانین به هنگام رسیدگی و صدور حکم و ایراد خسارت مقصر شناخته شده‌اند و قانون اساسی نیز در خصوص تقصیر، قاضی را شخصاً ضامن دانسته است، ولی چون اعتبار و حقانیت قاضی از دستگاه قضایی به دست می‌آید، صرف ضامن بودن شخص قاضی، مانع مسئولیت و پاسخ‌گویی قوه قضائیه در این خصوص نیست و طبق ملاک ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی و اصول حقوقی دال بر پذیرش مسئولیت تضامنی دولت و مقام قضایی در برابر زیان دیده، زیان‌دیده از تصمیمات زیان بار قضایی حق دارد برای دریافت خسارت به طرفیت دولت اقامه دعوا کند و هرگاه دولت در این خصوص ملزم به پرداخت خسارت گردید، می‌تواند به قاضی متخلف و مقصر مراجعه کند تا در نهایت مسئولیت بر مقصر مستقر شود (صالحی مازندرانی، ۱۳۹۱، ص ۴۴۹). در رأی دیوان کشور مصر مورخ ۱۹۶۲/۳/۲۹ آمده است: براساس قواعد عمومی مسئولیت مدنی، امکان اقامه دعوای مسئولیت بر دولت حتی در صورت مسئولیت شخصی قاضی نیز وجود دارد، زیرا قاضی تابع دولت محسوب می‌گردد؛ هر چند دولت پس از جبران خسارت، حق اقامه دعوا بر قاضی یا ورثه او را پیدا می‌کند (صاوی، ۱۹۸۷، ص ۱۰۹).

در لبنان نیز قانون جدید آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۹۸۳، به زیان‌دیده حق اقامه دعوا به

طرفیت دولت را اعطا کرده و در مقابل به دولت نیز این اجازه را داده است که بر قاضی یا قضات صادرکننده حکم در نزد هیئت عمومی دیوان کشور اقامه دعوا کند (حجار، ۱۹۹۶، ص ۴۵۰).

از طرف دیگر، همانند سایر دعاوی مسئولیت مدنی، هرگاه قاضی طرف دعوا بمیرد، متضرر از حکم صادر شده آن قاضی می‌تواند به طرفیت ورثه او، برای جبران خسارت اقامه دعوا کند و ورثه او نمی‌توانند با استناد به مسئولیت شخصی صادرکننده حکم، از تحمل مسئولیت شانه خالی کنند، مگر در موردی که مورث آنها اصلاً ترکه‌ای به جا نگذاشته باشد. یا اگر ترکه‌ای به جا گذاشته، یک یا چند نفر از ورثه از قبول ترکه خودداری کنند که در این صورت هرگاه دعوی مسئولیت مدنی به طرفیت این دسته از ورثه اقامه گردد آنان می‌توانند با استناد به عدم قبول ترکه، از زیر بار مسئولیت خارج گردند (صالحی مازندرانی، ۱۳۹۱، ص ۴۵۷).

۵. مرجع تجدیدنظر

به موجب بررسی‌های مذکور، دعوی زیان‌دیده بر قاضی به خواسته‌ی جبران خسارت از اقسام دعاوی عادی محسوب می‌گردد و لذا تجدیدنظرخواهی از حکم صادره در دادگاه صلاحیت‌دار مطابق قواعد حاکم بر آیین دادرسی مدنی انجام می‌گردد و در خصوص دعوی تقصیر یا اشتباه قاضی - یعنی در صورتی که دعوی انتظامی، باشد - مرجع صلاحیت‌دار دادگاه انتظامی قضات بوده و به موجب ماده ۳۶ قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰/۷/۲۷، آراء دادگاه عالی مبنی بر محکومیت قاضی به مجازات تا درجه پنج،^۱ قطعی و در سایر موارد توسط محکوم علیه و در مورد

۱. مطابق ماده ۱۳ قانون رفتار قضات؛ مجازات‌های انتظامی قضات سیزده درجه به شرح زیر است:

۱. توبیخ کتبی بدون درج در سابقه خدمتی؛
۲. توبیخ کتبی با درج در سابقه خدمتی؛
۳. کسر حقوق ماهانه تا یک سوم از یک ماه تا شش ماه؛
۴. کسر حقوق ماهانه تا یک سوم از شش ماه تا یک سال؛
۵. کسر حقوق ماهانه تا یک سوم از یک سال تا دو سال؛
۶. تنزل یک پایه قضایی و در مورد قضات نظامی تنزل یک درجه نظامی یا رتبه کارمندی؛
۷. تنزل دو پایه قضایی و در مورد قضات نظامی تنزل دو درجه نظامی یا دو رتبه کارمندی؛
۸. انفصال موقت از یک ماه تا شش ماه؛
۹. انفصال موقت از شش ماه تا یک سال؛
۱۰. خاتمه خدمت از طریق بازنشستگی با داشتن حداقل بیست و پنج سال سابقه و بازخرید خدمت در صورت داشتن کمتر از بیست و پنج سال سابقه؛

آراء برائت توسط دادستان، ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ، قابل اعتراض در دادگاه عالی تجدیدنظر انتظامی قضات است و همچنین به موجب ماده ۳۷ قانون مارالذکر؛ محکوم علیه می تواند نسبت به تمامی احکام محکومیت قطعی یا قطعیت یافته به مجازات درجه پنج به بالا، صادره از دادگاه عالی یا دادگاه عالی تجدیدنظر انتظامی قضات، در صورت وجود یکی از موجبات اعاده دادرسی، درخواست اعاده دادرسی نماید. این درخواست حسب مورد به دادگاه عالی یا دادگاه عالی تجدیدنظر صادرکننده رأی تقدیم و در صورت تجویز اعاده دادرسی از سوی دادگاه مذکور، در همان دادگاه رسیدگی می شود.

نتیجه

مهم ترین نتایج حاصل از پژوهش عبارت اند از:

۱. اصل مصونیت قاضی راجع به تصمیمات متخذه قضایی در جمیع نظامهای حقوقی امر پذیرفته شده است، هر چند در گذشته در برخی نظامهای حقوقی اصلی مطلق و غیر قابل استثنا بوده است ولیکن به مرور اصل مذکور در نظامهای مختلفی مثل فرانسه، انگلستان، امریکا و آلمان و... به صورت استثنایی پذیرفته شده است.
۲. اگرچه قاعده کلی در فقه اسلامی عدم جواز دعوی بر علیه قاضی صادرکننده حکم است ولیکن در ادبیات اسلامی ما موازنه مسئولیت با اختیار و اقتدار اصلی خدشه ناپذیر است که در آیات و روایات مختلف به آن تصریح شده است. ایراد ضرر ناروا به دیگران علاوه بر نامشروع بودن ضمان آور است در حالی که هیچ زیانی هر چند تکلیفا نامشروع نباشد نباید جبران نشده باقی بماند. هر چند بر مبنای آیه شریفه «لاتزر وازره وزر اخری» اصل بر مسئولیت شخصی است با این حال به موجب نصوص خاصه و مصالح اجتماعی در اصل ۱۷۱ قانون اساسی، مسئولیت شخصی و مسئولیت دولت در قبال تصمیمات زیانبار قضایی، با دو مبنای مختلف تقصیر و اشتباه پذیرفته شد.
۳. مرجع رسیدگی دعوی بر قاضی دو گونه است و خواهان برای جبران خسارت باید در دو مرحله اقدام کند. از آنجا که قانونگذار جبران خسارت را منوط به تقصیر یا اشتباه قاضی کرده است،

۱۱. تبدیل به وضعیت اداری و درمورد قضات نظامی لغو ابلاغ قضایی و اعاده به یگان خدمتی؛

۱۲. انفصال دائم از خدمت قضایی؛

۱۳. انفصال دائم از خدمات دولتی.

خواهان نخست باید دعوا را در نزد مرجعی مطرح کند که وظیفه آن تشخیص تقصیر یا اشتباه تصمیم گیرندگان قضایی است؛ یعنی نزد دادگاه انتظامی قضات و در صورت احراز تقصیر یا اشتباه قاضی توسط نهاد مذکور دعوی جبران خسارت را نزد دادگاه‌های عمومی پیگیری نماید که به موجب ماده ۳۰ قانون نظارت بر رفتار قضات، رسیدگی به دعوی جبران خسارت ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی موضوع اصل یکصد و هفتاد و یکم ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در صلاحیت دادگاه عمومی تهران است و در نظام‌های حقوقی دیگر نیز نوع دعوی مبین مرجع ذیصلاح در رسیدگی به دعوی مترتب بر تخلفات قضات می‌باشد.

۴. ماهیت دعوی بر قاضی با توجه به مرجع رسیدگی کننده متفاوت است، اگر زیان‌دیده در نزد دادگاه انتظامی اقامه دعوی کند، ماهیت دعوی به تناسب حکم صادره را می‌توان از نوع اداری دانست تا قضایی و لذا اگر زیان‌دیده مطالبه خسارت نموده باشد، دادگاه انتظامی نمی‌تواند پس از احراز تقصیر قاضی حکم به جبران خسارت نماید ولیکن اگر اقامه دعوا در مراجع عمومی صورت گیرد در این مرحله خواهان فقط برای آثار مترتب بر تقصیر یا اشتباه قاضی اقدام می‌نماید؛ یعنی او همانند غالب دعاوی در مقام درخواست احقاق حق، جبران خسارت یا مجازات متخلفی است که با تصمیم ناروا موجب ورود ضرر مادی یا معنوی به او گردید و بر این دعوی زیان‌دیده علیه قاضی مقصر نزد دادگاه عمومی، شکایت از آراء در معنای اصطلاحی اش تطبیق نمی‌کند هر چند در واقع ممکن است نوعی اعتراض محسوب گردد؛ چون شیوه‌های اعتراض نسبت به آراء در قانون محصور و در تقسیم‌بندی کلان ممکن است به صورت عادی یا فوق‌العاده صورت گیرد و تصمیم متخذ نیز قضایی است و حال اینکه موضوع محل بحث در قالب هیچ‌یک از موارد طرق عادی یا فوق‌العاده اعتراض نمی‌گنجد؛ براین اساس مناسب است قانونگذار، با توجه به نوع اختلاف در ماهیت دعوی، در موادی از قانون آئین دادرسی مدنی بدان تصریح نماید.

۵. اگرچه دادگاه عالی انتظامی قضات، صلاحیت عام رسیدگی به تخلفات کلیه قضات شاغل در تشکیلات دادگستری را دارد، با این حال به موجب ماده ۱۷ آیین نامه دادرسی و دادگاه ویژه روحانیت، به تخلفات قضات شاغل در دادرسی و دادگاه ویژه روحانیت در همان دادرسی و دادگاه زیر نظر دادستان منصوب و رئیس شعبه اول رسیدگی می‌شود و همچنین به تخلفات رئیس و اعضای دادگاه عالی انتظامی قضات، برخلاف روال عادی، در هیئت عمومی دیوان عالی کشور رسیدگی می‌شود.

۶. از آنجایی که دادگاه ذیصلاح در موضوع جبران خسارت دادگاه‌های عمومی و انقلاب هستند، شیوه تجدیدنظرخواهی از احکام صادره نیز مطابق قواعد حاکم در آیین دادرسی مدنی صورت می‌گیرد ولیکن اگر دعوی در خصوص ادعای تقصیر یا اشتباه قاضی باشد در این صورت مرجع صلاحیت‌دار دادگاه انتظامی قضات بوده و حکم صادره این دادگاه نیز قابل اعتراض در دادگاه عالی تجدیدنظر انتظامی قضات است.



منابع

۱. آشتیانی، محمدحسن؛ کتاب القضاء؛ ج ۲، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۶۲.
۲. ابراشی (ابوعامر)، حسن زکی؛ المسؤولية الأطباء والجراحين المدنية (رساله دکتری)؛ قاهره: دارالنشر للجامعات المصريه، ۱۹۹۸م.
۳. ابن عابدين، امين بن عمر؛ حاشية ردالمختار على الدرالمختار؛ ج ۵، دمشق: دارالثقافة والتراث، ۱۴۲۱ق.
۴. ابوالوفاء، احمد؛ التعليق على نصوص قانون المرافعات؛ ج ۶، مصر: منشأة المعارف بالإسكندريه، ۱۹۹۲م.
۵. احمد، سليمان؛ القضاء الإداري؛ بيروت: المؤسسة الجامعه للدراسات والنشر والتوزيع، ۱۴۱۴ق.
۶. بیات، محمدرضا؛ دادرسی انتظامی و تقصیرات انتظامی قضات؛ تهران: بهرام، ۱۳۸۰.
۷. جلیلود، یحیی؛ مسئولیت مدنی قضاوت و دولت در حقوق ایران، فرانسه، امریکا و انگلیس؛ تهران: نشر یلدا، ۱۳۷۳.
۸. حجار، حلمی محمد؛ القانون القضایی الخاص؛ ج ۲، بیروت: دار النشر، ۱۴۱۶ق.
۹. حلّی (علامه حلّی)، حسن بن یوسف؛ منتهی المطلب؛ ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت، لإحياء التراث، ۱۴۱۴ق.
۱۰. حلّی (فخرالمحققین)، محمد بن حسن؛ إيضاح الفوائد فی شرح القواعد؛ ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۲۸ق.
۱۱. حلّی، ابن ادريس ابو جعفر محمد بن منصور؛ السرائر؛ ج ۳، ۲، تهران: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۳۶۸.
۱۲. حیدرزاده، هادی؛ تعقیب انتظامی قضات؛ تهران: انتشارات آزاده، ۱۳۷۳.
۱۳. خوانساری، سید احمد؛ جامع المدارک فی شرح المختصر النافع؛ تعلیق علی اکبر غفاری؛ ج ۶، چ ۲، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۳۵۵.

۱۴. خویی، سید ابوالقاسم؛ اجتهاد و تقلید؛ قم: مؤسسه احیاء آثار امام خویی، ۱۴۱۸ق.
۱۵. رأفت، وحید؛ رقابة القضاء لأعمال الدولة؛ مصر: دارالحلبي، ۱۹۹۵م.
۱۶. سلطانی، سید ناصر؛ گزارش پژوهشی: مسئولیت انتظامی قضات، تحقیقات قضایی؛ ج ۱۳، تهران: انتشارات قوه قضائیه، ۱۳۹۷.
۱۷. شاعر، رمزی؛ المسئولية عن أعمال السلطة القضائية؛ بيروت: دارالثقافة، ۱۹۷۸م.
۱۸. شهر بابکی، آزاده؛ «مسئولیت انتظامی قضات در نظام حقوقی کامن لا: مطالعه تطبیقی ایالات متحده امریکا، کانادا و انگلستان»، مجله پژوهش‌های حقوقی؛ ش ۴۲، تابستان ۱۳۹۹، ص ۳۴۵-۳۷۵.
۱۹. صالحی مازندرانی، محمد؛ بررسی فقهی حقوقی مسئولیت مدنی ناشی از تصمیمات قضایی؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۱.
۲۰. صاوی، احمد؛ الوسيط في شرح قانون المرافعات المدنية والتجارية؛ ج ۵، بيروت: دارالعربية للموسوعات، ۱۹۸۷م.
۲۱. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ ج ۳، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۲.
۲۲. طائی، عادل احمد؛ المسئولية المدنية للدولة عن أخطاء موظفيها؛ بغداد: دارالحربه، ۱۹۹۸م.
۲۳. طوسی، محمد بن حسن؛ المبسوط؛ ج ۸، بيروت: دارالأضواء، ۱۴۰۶ق.
۲۴. عاملی کرکی (محقق ثانی)، علی بن حسین؛ جامع المقاصد فی شرح القواعد؛ ج ۳، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۴ق.
۲۵. عاملی، زین الدین؛ الدروس الشرعية في فقه الإمامية؛ ج ۲، چ ۲، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۶. عاملی، زین الدین؛ الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية؛ ج ۴، چ ۳، قم: دارالعلم، ۱۳۶۵.
۲۷. عاملی، زین الدین؛ مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ ج ۱۲، قم: پاسدار اسلام، ۱۴۱۷ق.
۲۸. عبدالرزاق، عبد الوهاب؛ الطعن بالتميز في قانون المرافعات المدنية؛ بغداد: دارالحكمة للطباعة والنشر، ۱۹۷۵م.
۲۹. عبدالفتاح، مراد؛ المسئولية التأديبية؛ بغداد: دارالحكمة للطباعة والنشر، ۱۴۲۲ق.
۳۰. غمامی، مجید؛ مسئولیت مدنی دولت نسبت به اعمال کارکنان خود؛ تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۶.
۳۱. کاتوزیان، ناصر؛ الزام‌های خارج از قرارداد و ضمان قهری؛ ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.

۳۲. کاتوزیان، ناصر؛ مقدمه علم حقوق؛ ج ۱۷، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۴.
۳۳. کلینی، محمدبن یعقوب؛ فروع الکافی؛ ج ۷، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۶ق.
۳۴. مراد، عبدالفتاح؛ المسؤولية التأديبية للقضاء وأعضاء النيابة؛ مصر: العربية الحلبي، ۱۹۸۶م.
۳۵. مهاجری، علی؛ جرایم خاص کارکنان دولت؛ تهران: نشر کیهان، ۱۳۷۹.
۳۶. نجفی، محمدحسن؛ جواهرالکلام؛ ج ۴۰، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۲۵ق.
۳۷. واحدی، قدرت‌الله؛ بایسته‌های آیین دادرسی مدنی؛ ج ۴، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۲.
۳۸. هاشمی، سیدمحمد؛ حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ ج ۲، ۳، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۷.

39. Canadian Judicial Council. "The Conduct of Judges." Last Accessed July 18, 2020. https://www.cjc-ccm.gc.ca/cmslib/general/news_pub_judicialconduct_CJCRole_en.pdf.
40. Canadian Judicial Council; Last Accessed July 18, 2020, <https://www.cjc-ccm.gc.ca/cmslib/general/CJC-CCM-Procedures>.
41. Chabas, François; *Responsabilité civile et Responsabilité pénal*; 5th ed, Sirey, paris, 2008.
42. David, Cosen, *Judicial malpractice insurance*(1990), vol 41, no 1. The disciplinary, civil and criminal liability of judges- <http://www.conseil-superieur-magistrature.fr/historiqu>
43. Henri, Mazeaud; *La Responsabilité des Magistrats en Matière civil et Penal*; 9th, Sirey, paris, 2017.
44. <http://www.conseil-superieur-magistrature.fr/missions-et-attributions>
45. <http://www.uscourts.gov/aboutfederalcourts/judicialadministration/administrative-oversight-and-accountability>.
46. Jennings, Ivor s; *The Law and the Constitution*; london: Hassell Street Press, 2021.